

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مفهوم مشتق

عرض کردیم که در معنای بساطت و ترکیب يك اختلافی بین مرحوم محقق خراسانی و دیگران وجود دارد. مرحوم آخوند فرمودند که مراد از بساطت در محل نزاع این است که وقتی که يك لفظ مشتقی را ما تصور می‌کنیم فقط يك معنای واحد به ذهن خطور نکند و دو معنا به ذهن نیاید.

مراد بساطت به لحاظ مقام تصور و بساطت به لحاظ مقام ادراک است، ولو اینکه همین مفهوم بسیط ممکن است که با تحلیل عقلی انحلال به مفاهیم متعدده پیدا کند، این نظریه‌ی ایشان بود که توضیح دادیم.

در مقابل مرحوم محقق خوئی، ایشان فرمودند که مراد از بساطت و ترکیب در محل نزاع این نیست که مرحوم آخوند فرمودند، بلکه مراد بساطت به لحاظ انحلال عقلی و تحلیل عقلی است. اگر ما گفتیم عقل مفهوم مشتق را منحل به دو معنا می‌کند، این مشتق يك مفهوم مرکب است و اگر گفتیم که عقل مفهوم مشتق را منحل به دو معنا نمی‌کند. عقل می‌گوید ضارب عبارت از همان ضرب است و بین این دو هیچ فرقی وجود ندارد مگر در اعتبار بشرط لا و لا بشرط، ضارب لا بشرط از حمل است، اما ضرب بشرط لا از حمل است، این را می‌گوییم مفهوم بسیطی است.

در هر حال بساطت و ترکیب مراد بساطت و ترکیب به لحاظ تحلیل عقلی است.

مرحوم آقای خوئی محاضرات، غیر از آن استدلالی که از قول ایشان بیان کردیم، فرمودند که ما وقتی مجموع کلمات قوم را در این مسئله بررسی کنیم، از مجموع کلمات این استفاده می‌شود که ما داریم بیان می‌کنیم.

این نزاع در باب مشتق، يك ریشه‌ی منطقی دارد، این نزاع که آیا مشتق يك معنای بسیط دارد یا يك معنای مرکب، این يك ریشه‌ی منطقی و يك داستان منطقی دارد و اگر ما این داستان منطقی‌اش را ذکر کنیم روشن می‌شود که مراد از بساطت و ترکیب همین است که ما داریم بیان می‌کنیم.

داستان منطقی‌اش این است که در منطق وقتی که می‌خواهند فکر را تعریف کنند، می‌گویند فکر عبارت است از ترتیب امور معلومه لتحصیل امر مجهول. اگر امور معلومه‌ای را ما کنار هم گذاشتیم برای رسیدن به يك امر مجهول، این را می‌گویند فکر.

یا به تعبیر حاجی در منظومه، الفكر حركة من المبادي و من المبادي الي الميراد. آن وقت اینجا گفته اند در این تعریف کلمه‌ی امور جمع است. جمع در باب منطق بر دو تا هم صدق می‌کند. در نتیجه گفته اند لازمه‌ی این تعریف این است که برای رسیدن به يك امر مجهول، حداقل باید دو امر کنار یکدیگر قرار بگیرد. کمتر از این بر طبق ظاهر این تعریف دیگر امکان ندارد.

در کتاب «شرح مطالع» این اشکال را وارد کردند و ذکر کردند که ما تعریفات داریم که يك جزئي و يك امري است يعني با يك امر ما به مجهول مي‌رسيم. مثلاً سوال مي‌کنند که الإنسان ما هو؟ جواب مي‌دهيم که ناطقٌ. فقط فصل را ما ذکر مي‌کنيم. می‌گویند الإنسان ما هو؟ در جواب مي‌آييم يك عرض خاص را ذکر مي‌کنيم مي‌گويم ضاحكٌ.

این اشکال شده، که شما طبق ظاهر تعريف بايد براي رسيدن به يك امر مجهول حداقل دو امر در کنار يکديگر باشد، ترتيب امور معلومه، امور جمع امر است و حداقل بايد دو تا باشد، در حالي که ما در این تعريفات با يك امر به مجهول مي‌رسيم، الإنسان ما هو؟ جواب ناطقٌ يا ضاحكٌ.

شارح کتاب مطالع در جواب این اشکال يك عبارتي دارد، که این عبارت منشأ شده است براي این نزاع گسترده در این که آیا مشتق يك مفهوم بسيط است يا مرکب؟

شارح کتاب مطالع گفته است که درست است که ناطق به نظر بدوي يك چيز است، اما به نظر دقي ناطق دو چيز است. براي اینکه امور را درست کند گفته است که ناطق به حسب ظاهر يك چيز است، اما به دقت عقليه و به نظر دقي ناطق دو چيز است. آن دو چيز چیست؟

ناطق مرکب است از شيء ثبت له النطق، يك کلمه شيء در آن است و يك ثبت له النطق در آن است. شيء همان ذات است و ثبت له النطق همان مبدأ است. شارح مطالع براي اینکه جواب اشکال را حل کند اينطوري مسئله را مطرح کرده است.

مرحوم آقاي خوئي فرمودند که این عبارت شارح مطالع دلالت روشني دارد بر اینکه مراد از بساطت و ترکیب همان است که ما بيان مي‌کنيم. بساطت يعني عقلاً قابل انحلال به دو معنا نباشد، ترکیب يعني قابل انحلال به دو معنا باشد.

شارح مطالع در کلمه‌ي ناطق بساطت به لحاظ تصوري را قبول دارد، مي‌گوید وقتي ما ناطق را تصور مي‌کنيم يك معنا به ذهن مي‌آید، اما شارح مطالع مي‌گوید این ناطق به انحلال عقلي و به دقت عقلي دو چيز است، خود شارح مطالع از قائلين به ترکیب در باب مشتق است.

بنابراین این عبارت شارح مطالع و این که شارح مطالع قائل به ترکیب است، خوب ما را راهنمايي مي‌کند به این که مراد از بساطت و ترکیب همان مطلبي است که مرحوم آقاي خوئي فرمودند و به نظر مي‌رسد فرمایششان تمام است ولو اینکه آن استدلايي که ایشان مي‌کنند که در بحث قبل ما ذکر کردیم، آن استدلال ناتمام است.

ایشان فرموده است که ما وقتي که طرفين نزاع را در این بحث بساطت و ترکیب ملاحظه مي‌کنيم، مي‌بينيم که پناه آورده‌اند به ادله و براهين عقليه، این کشف از این مي‌کند که پس مراد بساطت به لحاظ عقل و ترکیب به لحاظ عقل مراد است و این به نظر مي‌رسد که ناتمام باشد، برهان عقلي آوردن، ممکن است انسان برهان عقلي بياورد، در يك مطلبي که عرف هم مي‌تواند دليل بياورد. ایشان فرمودند که اگر ما بخواهيم نظر مرحوم آخوند را بگويم، که آخوند مي‌گوید بساطت و ترکیب به لحاظ تصور است، نيازي به برهان عقلي نداشت، عرف مي‌گوید از مفهوم ناطق يك معنا به ذهن خطور مي‌کند يا چند معنا به ذهن خطور مي‌کند؟

به نظر مي‌رسد که این قسمت از فرمایششان ناتمام باشد، چه اشکالي دارد که کسي ببايد برهان عقلي اقامه بکند بر اینکه بیش از يك مفهوم به ذهن خطور نمي‌کند، دو تا مفهوم نیست، به عبارة اخري بين انحلال و تحليل عقلي و بين برهان عقلي نسبت عام و خاص من وجه است. يعني يك وقتي عرف هم ممکن است بگوید يك معنا به ذهن مي‌آید اما عقل من تحليل مي‌کند به دو معنا؛ که

این نیاز به برهان هم ندارد.

این که اگر يك جايي تحليل عقلي وجود داشت این ملازمه ندارد که ما حتما برهان عقلي داشته باشیم و هکذا اگر برهان عقلي وجود داشت، ملازمه ندارد که حتما باید انحلال و عدم انحلال عقلي مطرح باشد، اینها نسبتشان عام و خاص من وجه است.

این بیان ایشان قابل قبول نیست، اما آن بیان دیگرشان که از مجموع کلمات مطالع و شارح مطالع و جواب اشکالي که شارح مطالع داده استفاده مي‌کنیم نزاع در این است، این يك مطلب درستي است ولو اینکه بعضي از بزرگان مثل والد بزرگوار ما در بحث اصولشان، ایشان درست به عکس استفاده کردند.

ایشان با يك دقت خاصي فرمودند به نظر ما اصلا کلام شارح مطالع، دلالت بر آن چيزي دارد که آخوند فرموده است، اما ما يك مقدار دقت کردیم به نظر نرسید این مطلب، و حالا خود شما آن کتاب مطالع، شرح مطالع و عبارت شارح مطالع را ببینید و به نظر مي‌رسد که فرمایش محقق خوئي در این قسمت تمام باشد.

حالا که مسئله‌ي بساطت و ترکیب روشن شد، که ما مي‌گوییم بسیط يعني آن که قابل انحلال عقلي نیست، مرکب يعني آن که قابل انحلال عقلي است، این جا دو تا بحث و دو نزاع واقع شده است، يك نزاع این است که آیا مشتق داراي يك مفهوم بسیطي است یا مرکب؟

نزاع دوم را قائلین به ترکیب دارند، آنهایی که مي‌گویند مشتق داراي يك مفهوم مرکب است، حالا در این که اجزاي این مرکب چیست اختلاف دارند. بعضي‌ها که مشهورشان گفتند که مشتق که يك مفهوم مرکبي هست، مرکب است از ذات به علاوه‌ي مبدأ، بعضي‌ها گفتند که مشتق مرکب است از مبدأ به علاوه‌ي نسبت؛ يعني ذات را در حریم مشتق نیاوردند، مثل مرحوم محقق عراقی، که حالا باید هر دو نزاع را بیان کنیم.

نزاع در مفهوم مشتق

اما نزاع اول: آیا مشتق يك مفهوم بسیطي است یا مرکب؟ مشهور از فلاسفه و متأخرین از اصولیین از جمله مرحوم محقق نائینی، مرحوم آخوند خراسانی، عده‌ي کثیری قائل شدند به اینکه مشتق يك مفهوم بسیطي دارد، در مقابل عده‌اي هم قائل شدند به اینکه مشتق يك مفهوم مرکبي دارد، مثل مرحوم محقق اصفهانی، مرحوم محقق خوئي و جمعی دیگر.

بنابراین باید ادله‌ي قائلین به بساطت را بیان کنیم. و بعد ببینیم که این ادله تمام است یا نیست. دلیل قائل به ترکیب را باید ملاحظه کنیم.

ادله‌ي قائلین به بساطت

اما ادله‌ي قائلین به بساطت، اینها مجموعاً به چهار یا پنج دلیل استدلال کرده‌اند. دلیل اول، دلیل و استدلالی است که میرسیدعلي در حاشیه‌ي شرح مطالع دارد. این جریانی را که عرض کردیم اینجا که شارح مطالع مي‌گوید ناطق و ضاحک مرکب است از شيء ثبت له النطق، یا شيء ثبت له الضحك، میرسید علي اشکال کرده که اشکال ایشان دو شق دارد، شق اول این است که فرموده اگر مراد شما از این شيء مفهوم شيء است يك تالی فاسدی دارد، شق دوم این است که مراد از این شيء، مصداق شيء است، که آن هم يك تالی فاسدی دیگری دارد و خواسته این طور بگوید اگر ما نتوانستیم از شيء، نه مفهومش را اراده کنیم و نه مصداق، نتیجه این می‌شود که پس مشتق داراي مفهوم مرکب نیست.

امروز ما بحث را مي‌آوریم روي شق اول کلام سید شریف یا میرسیدعلي، هر دو اطلاق می‌شود.

ایشان فرموده است که شما اگر بگویید ناطق یعنی شیء ثبت له النطق و از شیء مفهوم شیء را اراده کنید، اشکالش این است که دخول عرض عام در ذاتیات و در جوهر لازم می‌آید و این محال است.

توصیه مطلب این است که شیء عرض عام است بر هر چیزی عارض می‌شود. اگر ما آمدم گفتیم که ناطق یعنی شیء ثبت له النطق، لازمه‌اش این است که عرض عام که شیء است، داخل در ذاتی باشد که فصل است و این محال است.

عرض عام خارج از ذات و ذاتیات است، این محال است پس ما نمی‌توانیم از این شیء مفهوم شیء را اراده کنیم.

صاحب فصول اینجا آمده يك جوابي را به میرسیدعلی داده است. صاحب فصول فرموده است که این که ما می‌گوییم ناطق یعنی شیء ثبت له النطق، این به لحاظ معنای لغوی و عرفی است، اما منطقیین وقتی می‌خواهند ناطق را فصل قرار بدهند برای انسان و به عنوان ذاتی انسان بیان کنند، منطقیین می‌آیند ناطق تجرید شده را فصل قرار می‌دهند؛ یعنی ناطقی که در آن کلمه‌ی شیء وجود ندارد، ناطقی که این جزء در آن القاء شده و کنار گذاشته شده، ناطق تجرید شده را به عنوان فصل قرار می‌دهند.

مرحوم آخوند در کفایه این جواب صاحب فصول را نپذیرفته فرموده است یعنی چه؟ منطقیین هم می‌آیند ناطق را بما له من المعنی العرفی و اللغوی را فصل قرار می‌دهند، کجا منطقی آمده گفته من ناطق تجرید شده را فصل قرار می‌دهم.

این جواب مرحوم آخوند را ولو اینکه بعضی از اساتید ما نپذیرفتند، اما جواب درستی است. منطقی نمی‌آید برای ناطق يك معنای جدیدی بکند بعد بیايد ناطق را با معنای جدیدش، فصل برای انسان قرار بدهد، ناطق را فصل قرار می‌دهد برای انسان، بما له من المعنای اللغوی و العرفی.

لذا آخوند می‌فرماید این جواب صاحب فصول به سید شریف جواب درستی نیست. خود مرحوم آخوند آمده اینجا از کلام سید شریف جوابی را داده جواب هم انصافاً جواب خوب و روشنی است. جوابی است که بعضی از فلاسفه مثل حاجی سبزواری در منظومه و ملاصدرا و دیگران هم اشاره کرده‌اند. گفته‌اند این اشکال سید شریف که دخول عرض عام در ذاتی است، این اشکال در صورتی وارد است که ما ناطق را فصل حقیقی بدانیم برای انسان.

اگر گفتیم فصل حقیقی می‌شود ذاتی، آن وقت در فصل حقیقی و ذاتی بخواهیم عرض عام را داخل کنیم این نمی‌شود؛ در حالی که خود فلاسفه و منطقیین گفتند که ناطق فصل مشهوری برای انسان است. یعنی ناطق هم یکی از خواص انسان است. چرا؟ به دلیل اینکه فصل حقیقی اشیاء را لا يعلم الا الله.

آن که مقوم است و فصل حقیقی است این را غیر از خداوند نمی‌داند، این اولاً، ثانیاً ناطق معنایش چیست؟ یا از ناطق اراده می‌کنیم نطق لفظی را همین تکلم را، تکلم را گفته‌اند کیف مسموع است، از اعراض است، جوهر نیست. یا می‌گوییم مراد از ناطق ادراک کلیات است، ادراک کلیات همان علم است و علم هم یا از مقوله‌ی کیف نفسانی است، طبق نظر بعضی از فلاسفه یا از مقوله‌ی اضافه است و یا انفعال و یکی از این مقوله‌ها است.

شما ناطق را به هر معنایی که معنا کنید یکی از اعراض می‌شود؛ یا کیف مسموع است یا کیف نفسانی است یا از مقوله‌ی اضافه است و یا یکی از این اعراض تسعه می‌شود. بنابراین ناطق نمی‌تواند فصل حقیقی انسان باشد. آن وقت مرحوم آخوند فرموده که مؤید این مطلب که ناطق فصل حقیقی نیست، ما می‌بینیم که منطقیین گاهی اوقات می‌آیند برای يك حقیقت دو تا فصل بیان می‌کنند. می‌گویند الحيوان حساس متحرك بالإرادة، دو تا فصل بیان کردند در حالی که يك حقیقت بیش از يك فصل ندارد، فصل یعنی آن که مقوم این ذات است، دو چیز نمی‌تواند مقوم يك ذاتی باشد، پس این که دو تا بیان کردند، مؤید این

است که این فصل، فصل حقیقی نیست و این فصل، فصل مشهوری است. لذا مرحوم آخوند فرمودند این اشکال شما که دخول عرض عام در ذاتی است این در صورتی است که این فصل، فصل حقیقی باشد در حالی که این فصل، فصل مشهوری است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ